

برخورد آرا و اندیشه‌ها

نکته بر «داستان‌های منظوم فارسی» دکتر حاکمی

• دکتر جواد وهاب‌زاده - اردبیل

در شماره‌ی هشتم آن ماهنامه، مقاله‌ی از جناب آقای دکتر اسماعیل حاکمی، استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، با عنوان «نگاهی اجمالی به برخی از داستان‌های منظوم فارسی» چاپ شده بود که یکی از داستان‌های مورد اشاره‌ی ایشان در آن مقاله، حکایت دو جوان هم‌سفر به نام‌های «خیر» و «شر» از منظومه‌ی هفت‌پیکر حکیم نظامی گنجوی است.

استاد در این حکایت درختی را توصیف می‌کنند که برگ شاخه‌ی از آن عارضه‌ی نابینایی را شفا می‌بخشد و برگ شاخه‌ی دیگر از آن نجات‌بخش مردم مجروح است. در حالی که وقتی به متن حکایت رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که برگ یک شاخه از آن درمان نابینایی و برگ شاخه‌ی دیگرش درمان بیماران صرعی است نه مردم مجروح.

حکیم گنجه، درخت مورد بحث را این‌چنین معرفی می‌کند:

هست رُسته کهن درختی نغز

کز نسیمش گشاده گردد مغز

برگ یک شاخ ازو چو خُله حور

دیده‌ی رفته را درآرد نور

برگ شاخ دگر چو آب حیات

صرعیان را دهد ز صرع نجات

البته پیام اصلی نظامی در این داستان دیدن پاداش و مکافات عمل در همین جهان خاکی‌ست.

اما مسأله‌ی دیگری که در این داستان جلب توجه می‌کند و من اجازه می‌خواهم به‌مناسبت کار پزشکی خودم نگاه اجمالی دیگری بر این داستان داشته باشم، موضوع آگاهی حکیم نظامی از دانش پزشکی روزگار خود می‌باشد. از جمله علم او به خواص درمانی گیاهان که در این داستان به‌طور سمبولیک از گیاهی صحبت می‌کند که برگ‌هایش درمان نابینایی و بیماری صرع است و در جای دیگر نیز درباره‌ی خواص دارویی گیاهان چنین گفته است:

نروید از زمین هرگز گیاهی

که بر برگش نب نوشته است دوابی

در این داستان، «خیر» پس از یافتن بینایی خود با شربت ساخته‌شده از سوده برگ درخت مزبور، انبان خود را با برگ‌های شفا بخش آن درخت پُر کرده و عازم دیار خود می‌شود:

کرد از آن برگ‌ها دو انبان پُر

تعبیه در میان بار شتر

آن یکی بُد علاج صرع تمام

وان دگر خود دوابی دیده‌بنام

اما در سر راه به شهری می‌رسد که دختر پادشاه آن شهر از بیماری صرع رنج می‌برده، اختلالی که نظامی با اطلاع از نامگذاری بیماری‌ها در عصر خود آن را «افت دیو» می‌نامد:

تا به شهری شتافتند ز راه

که در او صرع داشت دختر شاه

تا برند از طریق چاره‌گری

«افت دیو» را ز پیش بری

جالب این که «خیر» پس از مداوای بیماری صرع دختر پادشاه با برگ یک شاخه، دختر نابینای وزیر نیک‌سیرت آن پادشاه را نیز با برگ شاخه‌ی دیگر معالجه می‌کند و نظامی با احاطه به علم پزشکی و عوارض بیماری‌ها، کوری دختر وزیر را از عوارض بیماری آبله ذکر می‌کند که کاملاً قابل تطبیق با دانش پزشکی روزگار ماست:

شاه را محتشم وزیری بود

خلق را نیک دستگیری بود

دختری داشت دلربا و شگرف

چهره چون خون زاغ بر سر برف

افت آبله رسیده به ماه

ز آبله دیده‌هاش گشته تباه

در پایان اضافه می‌نمایم که تعداد آیات حاوی نکات طبی در خمسه‌ی نظامی نزدیک به ۳۰۰ بیت است که با توجه به مجموع اشعار نظامی که حدود ۲۹۰۰۰ بیت است، می‌توان گفت تقریباً یک‌صدم سروده‌های نظامی مربوط به اشارات مهم و ارزشمند پزشکی است که این، آگاهی ژرف آن حکیم فرزانه را در عرصه‌ی علم پزشکی آشکار می‌سازد تا به حدی که به عقیده‌ی بعضی‌ها می‌توان ادعا کرد که او در روزگار خود یک طبیب والا مقام بوده و ضمن ستایش علم پزشکی، فرزند خود را نیز به آموختن این علم توصیه و تشویق کرده است. با این حال، بُعد پزشکی شخصیت او تحت‌الشعاع عظمت مقام والای شاعری او قرار گرفته و آن‌طور که باید و شاید شناخته نشده است.

اردبیل - عضو هیأت علمی دانشکده‌های علوم پزشکی اردبیل

دفاع از آیت‌الله کاشانی

• محمدحسین علوی - سبزوار

در صفحه‌ی ۷۳ ماهنامه (شماره‌ی آبان ۸۳) در خصوص نامه‌ی مرحوم آیت‌الله کاشانی به مصدق، مطلبی به‌قلم آقای دکتر حسین جوادی چاپ فرموده بودید. بنده به‌خلاف ایشان از حضرت‌عالی انتظار دارم که حتماً مقاله‌ی آقای دکتر سالمی نوه‌ی آیت‌الله کاشانی را که حامل آن نامه برای دکتر مصدق بوده است، چاپ کنید؛ زیرا من عقیده دارم آن نامه جعلی نیست، یعنی یا خط خود آیت‌الله کاشانی است یا خط پسرش آقاسیدمحمد. خط دکتر مصدق هم که جعلی نیست. وقوع کودتا هم در ۲۵ مرداد انکارناشدنی است و وقوع کودتای مشابهی بعد از آن هم، همه‌روزه قابل پیش‌بینی و قابل انتظار بود و اشخاص و جناح‌های مخالف با دکتر مصدق از آن بی‌اطلاع نبودند. پس نامه جعلی نیست. اگر کسی مثل من آیت‌الله کاشانی را مرد خدا و وطن‌دوست بدانم، باید ببپذیرم که وی همان‌طور که در نامه‌ی مکتوب به خط خود نوشته است، منافع جامعه را بر منافع شخصی خود ترجیح داده و آن نامه را نوشته. اگر کسی او را اهل سیاست بدانم، باز باید قبول کرد که چون کودتا در جریان بوده و گروه‌های کودتاگر آیت‌الله کاشانی را داخل توطئه نکرده و برای او

حسابی باز نکرده‌اند، او به حکم عقل و سیاست درست، لازم دیده که خود را از انزوا بیرون کشد و با متحدشدن دوباره با مصدق در صحنه‌ی سیاست بماند. هم‌چنین این که آیت‌الله کاشانی در آن نامه نوشته که مصدق خودش با کودتا موافق بوده، نیز بر صحت این نامه گواه است، زیرا مصدق تشخیص داده بود که چون امریکا در برابر انگلیس از ایران حمایت نمی‌کند، دیگر امکان مبارزه نخواهد بود و با قوی شدن حزب توده پس از فرار شاه که داد می‌زدند «ز نهضت توده‌ای، شاه فراری شده» مصدق حکومت را به حزب توده خواهد باخت، لذا مصدق ترجیح داد که جانشین او حکومت رسماً مشروطه یعنی درباریان طرفدار انگلیس و امریکا باشد تا حکومت توده‌ای طرفدار شوروی.

در خاتمه باید عرض کنم که بنده اطلاعات زیادی از آن سال‌ها گردآوری کرده و آماده دارم. لذا این را نیز عرض کنم که آزادگان آیت‌الله کاشانی مثل بقیه‌ی آفازاده‌های سابق و لاحق، دخالت‌های ناروا زیاد می‌کردند. از جمله وقتی ابوالمعالی کاشانی پسر کوچک ایشان می‌خواست در انتخابات دوره‌ی شانزدهم از سبزوار نماینده شود، برای تهیه‌ی مقدمات شروع به نوشتن توصیه‌نامه به وزارت‌خانه‌ها و ادارات برای جایگزین کردن مأموران محلی با طرفداران خودش کرد، یعنی می‌خواست فرماندار و رییس ژاندارمری و فرهنگ و دارایی و غیره، همه در زمان انتخابات در آن شهر از طرفداران خودش باشند. این است که نمایندگان سبزوار در مجلس (علی بزرگ‌نیا و دکتر احمد نبوی) از آن توصیه‌نامه‌ها که مأمورین حوزه‌ی انتخابیه‌شان برایشان فرستاده بودند، عکس گرفته و آن‌ها را در کریدرهای مجلس شورای ملی چسبانده بودند. در عین حال خود آیت‌الله کاشانی با این که دخترش ساکن سبزوار و از طرف مسلم داماد مرحوم نظام‌زاده با خاندان شما هم قوم و خویش بود و خود آیت‌الله کاشانی - در دوره‌ی نخست‌وزیری قوام‌السلطنه - در سبزوار دستگیر شده و از آن جا به قزوین تبعید شده بود و لذا پسرش موقعیت محلی هم در حوزه‌ی انتخابیه‌ی سبزوار داشت، در مقام تأیید پسرش برنیامد، بلکه طی اعلامیه‌ی کاندیداتوری پسرانش را تحریم کرد.

دیگر این که مصاحبه‌ی آیت‌الله کاشانی پس از کودتا بر ضد مصدق هم که آقای دکتر جوادی در شماره‌ی آبان مجله به آن اشاره کرده‌اند، علیه او مستمسکی به‌دست نمی‌دهد، زیرا مرد سیاسی که می‌خواهد در صحنه بماند و احساس می‌کند ممکن است منزوی شود، با کوبیدن کسی و جناحی که شکست خورده، چیزی از دست نمی‌دهد و چون قدرت مانور برای مبارزه با کسی که پیروز شده ندارد، باید در آن شرایط از شاه حمایت می‌کرد تا در وقت مناسبی دوباره فرصتی به‌دست آورده، اقدامات دیگری کند.

نکته‌ی بر شعرگرایی ماهنامه‌ی حافظ!

• حمید مقدم - تهران

شماره‌ی چهارم مجله‌ی وزین حافظ، در این قحط سال عشق و سفا، رسید از دست معشوقی به دستم. آن را خواندم و مقالات ایران‌شناسی و تاریخی و هم‌چنین حقوقی و سیاسی‌اش را پسندیدم، ولی چند انتقاد اساسی دارم:

۱- راجع به مسایل سیاسی روز به جز کلیاتی در سرمقاله در مجله چیز در خوری چاپ نشده. بخش انگلیسی مجله به‌خصوص باید به مسایل مهم سیاسی امروز اختصاص پیدا کند تا تأثیرگذاری مه‌نامه بیش‌تر شود؛ ۲- من از این که صفحات متعددی از مجله را به شعر اختصاص می‌دهید، گله‌مندم، دلیل هم دارم:

اول - این که مثلاً شعر مندرج در صفحه‌ی ۷۰ شماره‌ی تیر ۸۳ اثر آقای ادیب برومند بیت دوم آن این است:

تیرماه است و دل از ماتم سیمین ذقن
سخت سوزنده چو در بوته گذازنده زر است
اولاً، شاعر در مصرع اول، شهیدان ۳۰ تیر را سیمین ذقن و بچه خوشگل و سوسول خوانده؛ پس به مبارزان ملی که جان خود را از دست داده‌اند، اهانت کرده است. من گمان نمی‌کنم هیچ مرد ایرانی شرافتمندی راضی شود که به چنین صفتی که اوصاف روزگاران غلام‌بارگی است، وصف شود.

ثانیاً، شاعر در مصرع دوم اشتباه کرده و گفته «دل» شاعر «از ماتم سیمین ذقن» «سوزنده» است. سوزنده، متعدی است و مفعول لازم دارد. دل شاعر، سوزنده است یعنی باید یک چیزی را بسوزاند، حال این که مقصود شاعر، لابد این بوده که شهادت شهیدان ۳۰ تیر، سوزنده‌ی دل است نه این که «دل از ماتم سیمین ذقن سوزنده است»! یعنی از جهت معنوی دل در این جا باید مفعول باشد نه فاعل، اما چون قافیه تنگ آمده است، شاعر به جفنگ آمده است.

ثالثاً، شاعر به عوض این که از کشته‌شدگان و شهیدان ۳۰ تیر تعریف کند، از خودش تعریف کرده و گفته «دل» او «گدازنده زر» است. اگر کسی شاعر قدیمی مسلک و انجمنی هم باشد، لااقل باید این اشتباهات را مرتکب نشود.

دوم - این که باز در همان شماره شعر مندرج در صفحه ۸۲، از یک شاعره‌ی معاصر که با تعارف «تام‌آورترین غزل‌سرای معاصر زبان فارسی» (به‌رغم شاعرانی مانند رهی معیری!) معرفی شده بود، بسیار شعر خنک بی‌سر و تهی بود و آن هم یک ستون کامل مجله را گرفته بود.

سوم - اشعاری که شاعران مبتدی و ضعیف می‌فرستند، نباید وقت خوانندگان مجله را بگیرد. شما اگر کسی برایتان شعر متوسط می‌فرستد، خودتان به‌طور خصوصی از او تشکر کنید، متأسفانه در ایران بیش از هر چیزی تعارف و اغراق و بیش از هر طبقه‌ای شاعر وجود دارد. باور کنید اگر به شعرا میدان بدهید، تمام مجله را هم که شعر چاپ کنید، باز صفحه کم می‌آورید.

چهارم - بنده خوشحالم که بخش شعر را تخصصی کرده و به یک فرد صالح واگذار کرده‌اید، ولی به عقیده‌ی بنده اگر جناب آقای حسین آهی، یک صفحه شعر ناب در مجله انتخاب کنند، کافی است، مجله را به مقالات مستند و معتبر و روزآمد اختصاص بدهید. این تعداد صفحه برای شعر در یک مجله‌ی پژوهشی / فرهنگی نشانه‌ی شعرگرایی اعضای فعال شورای سردبیری مجله است. شاید شما از یک خواننده‌ی مشتاق انتظار این گونه انتقاد را نداشته باشید، ولی من چون مجله را دوست دارم، این عرایض را کردم که در آینده شعر کم چاپ کنید و مصداق «تعارف کم کن و بر مبلغ افزا» باشید. به دانشجویان و نویسندگان جوان و مسایل سیاسی روز اولویت بدهید و از این امکانات بی‌نظیر در این موقعیت خطیر به نفع جوانان استفاده کنید.